

# صبحانه در تیفانی

ترومن کاپوتی

ترجمه‌ی

رامین آذربهرام



انتشارات فروارید

## مقدمه

ترومن کاپوتی<sup>۱</sup> سی‌ام سپتامبر سال ۱۹۲۴ در شهر نیوارلئانز در ایالت لوئیزیانای آمریکا متولد شد. نام واقعی‌اش ترومن استرکفاس پرسنز<sup>۲</sup> بود. وقتی چهارساله بود پدر و مادرش از یکدیگر جدا شدند و مجبور شد تا نهمسالگی در آلاباما نزد خویشان مادرش زندگی کند. در جوار خانه‌ی آن‌ها در شهر مونروویل، خانواده‌ی نلی هارپر لی زندگی می‌کردند. به‌زودی آن دو دوستان نزدیکی شدند، طوری که هارپر لی شخصیت «دیل هریس» را، در داستان معروف و تحسین‌شده‌اش کشتن مرغ مقلد بر اساس شخصیت ترومن آفرید و کاپوتی در ترسیم شخصیت آیدابل تامپکینز در داستان *صداهای دیگر، اتاق‌های دیگر* از عادات و خصوصیات نلی بهره برد. دیل هریس در داستان کشتن مرغ مقلد، پسر همسایه‌ی خانواده‌ی فینچ است که عینک ذره‌بینی می‌زند و کلمات عجیبی به کار می‌برد که از سنش بزرگ‌تر است.

ترومن که کودکی تنها و منزوی بود، قبل از رسیدن به سن مدرسه، خواندن و نوشتن را نزد خود فراگرفت و نخستین داستانش را در یازده‌سالگی نوشت. آن زمان با مادرش که با پارچه‌فروشی کوبایی به‌نام جوزف کاپوتی ازدواج کرده بود، در نیویورک‌سیتی زندگی می‌کرد. جوزف کاپوتی او را به پسرخواندگی قبول کرد. نام ترومن گارسیا کاپوتی را بر او نهاد و وی را به

1. Truman Capote

2. Truman Streckfus Persons



دبیرستان فرستاد. معلم زبان انگلیسی‌اش در دبیرستان نخستین کسی بود که استعداد نویسندگی را در ترومن کشف کرد. با تشویق و اصرار همین معلم بود که چند داستان و شعر برای نشریه دبیرستان فرستاد، اما مدرسه را تمام نکرد و دیگر به‌طور رسمی به تحصیل ادامه نداد.

ترومن در هفده‌سالگی به جمع نویسندگان مجله‌ی نیویورکر پیوست و دو سال به‌عنوان کارمند دفتری با هیئت تحریریه‌ی نشریه همکاری کرد. پس از این که باعث شکایت رابرت فراست، شاعر معروف آمریکایی، از مجله شد، او را اخراج کردند. به آلاباما بازگشت و نگارش نخستین رمانش را با عنوان *تقاطع تابستانی*، آغاز کرد. اما چون دست‌نویس نهایی کتاب از نظر او راضی‌کننده نبود، آن را پاره کرد و در سطل زباله‌ی اتاقش انداخت. (بیست سال پس از مرگ کاپوتی، این دست‌نویس نزد سرایدار منزلی که کاپوتی در سال ۱۹۴۳ آن‌جا زندگی می‌کرد پیدا شد و *تقاطع تابستانی* در سال ۲۰۰۶ توسط انتشارات رندوم هاوس به‌چاپ رسید).

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۸ چند داستان کوتاه برای مجلات معتبر ادبی نوشت که برای یکی از آن‌ها به‌نام *آخرین پناهگاه*، جایزه‌ی «او. هنری» را گرفت. بعد از آن بود که رمان معروفش به‌نام *صداهای دیگر*، *اتاق‌های دیگر* به‌چاپ رسید. این رمان بارها تجدید چاپ شد و نه هفته‌ی تمام در صدر فهرست پرفروش‌های نیویورک تایمز بود. در ۱۹۴۹ چاپ مجموعه داستان *درخت شب و داستان‌های دیگر*، موفقیت کاپوتی را تکمیل کرد. در همین سال بود که به کشورهای مختلف اروپایی سفر کرد و سفرنامه‌ای به‌نام *رنگ محلی* نوشت که در ۱۹۵۰ چاپ شد. سبک خاص نگارش و طنز تلخ نهفته در جملاتش در داستان *موسیقی علفزار* به اوج خود رسید. در ۱۹۹۵ از این کتاب یک اقتباس سینمایی به کارگردانی چارلز ماتئو ساخته شد که در آن والتر ماتئو، جو دان بیکر، سیسی اسپیسک و جک لمون بازی می‌کردند.

مجموعه مقالات کاپوتی درباره‌ی جامعه و مردم شوروی که آن‌ها را پس از بازدید از این کشور در سال ۱۹۵۳ نوشته بود، ابتدا در مجله‌ی نیویورکر به چاپ رسید و سپس در ۱۹۵۶ در قالب کتابی به‌نام *آوای میوزها به‌گوش*

می‌رسد جمع‌آوری و منتشر شد. در ۱۹۵۸ *صبحانه در تیفانی* چاپ شد. داستانی جذاب و نه‌چندان بلند که شهرت کاپوتی را به اوج رساند و باعث شد که نورمن میلر او را «بی‌نقص‌ترین نویسنده‌ی نسل خود» بنامد. میلر در مقاله‌ای اذعان کرد تک‌تک کلمات شاهکار کاپوتی در جای خود قرار گرفته‌اند و حتی نمی‌توان دو کلمه از آن را جابه‌جا کرد. در سال ۱۹۶۱ بلیک ادواردز بر مبنای این داستان، فیلم موفق‌ی با بازی ادری هپبورن و جرج پیارد ساخت که شهرت رمان را بیشتر کرد.

کاپوتی در ۱۹۶۶ بر مبنای خبری سیصدکلمه‌ای که در شماره‌ی ۱۶ نوامبر سال ۱۹۵۹ روزنامه‌ی نیویورک تایمز به‌چاپ رسیده بود، داستانی تنظیم کرد که خود آن را «رمان غیرداستانی» نامید. این اصطلاح از نظر کاپوتی به داستانی اطلاق می‌شود که مؤلفه‌های ادبیات تخیلی را برای گزارش ماجرای واقعی به‌کار ببندد. او برای نگارش این داستان مستند که نامش را *در کمال خونسردی* گذاشت، چهار سال تحقیق کرد و با همه‌ی کسانی که در مورد موضوع اطلاعی داشتند مصاحبه‌هایی ترتیب داد. کاپوتی برای ثبت این مصاحبه‌ها نه از ضبط صوت استفاده کرد و نه یادداشت برداشت. فقط هر شب آنچه را که در حافظه‌اش ضبط کرده بود، در دفتری می‌نوشت. داستان درباره‌ی ماجرای قتل اعضای خانواده‌ی کشاورزی ثروتمند در شهر هالکوم کانزاس به دست دو جوان ولگرد و بی‌پول است. این دو جوان پس از دستگیری محاکمه و اعدام می‌شوند و بخشی از کتاب به گفت‌وگو با آنان در زندان اختصاص دارد. در *کمال خونسردی* با موفقیت بسیار روبه‌رو شد و در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های سال قرار گرفت. ریچارد بروکس در ۱۹۶۷ بر مبنای این کتاب فیلمی سیاه و سفید ساخت که از بهترین نمونه‌های فیلم مستند داستانی در تاریخ سینما به‌شمار می‌رود.

کاپوتی پس از انتشار *در کمال خونسردی* و رمانی دیگر به‌نام *مهمان روز شکرگزاری* (۱۹۶۷) شروع به نگارش داستانی خاطره‌وار در سبک و سیاق در *جست‌وجوی زمان از دست‌رفته* کرد که انتظار می‌رفت به شاهکار تمام عمرش مبدل شود، اما این رمان نتوانست به گرد کتاب پرآوازه‌ی مارسل پروست برسد